



در غالب روایت هائی که همراهان چریک انقلاب از وی نقل می کنند؛ پیوسته ذکری از آیت الله ابوالقاسم خزعلی و انس و مساعدت های وی با آن مجاهد شهید در میان است. آیت الله خزعلی ۸۲ ساله، که همچنان سراپا شور دینی و انقلابی است، اندرزگو را از صمیمی ترین یاران خویش در دوران مبارزه می داند و بر این باور است که تاثیر معاشرت با او و امثال اوست که حرارت دفاع از اسلام و انقلاب را در دل و جانش جاودانه ساخته است.

■ «یادی از یار دیرین» در گفت و شنود شاهد یاران با آیت الله ابوالقاسم خزعلی

## مثل دو برادر بودیم...

برایم نقل کرد. وقتی ماشین منصور به طرف مجلس می رفت، ایشان به عنوان اولین حرکت از سوی گروهی که مأمور زدن منصور بود، جلورفت و مقابل ماشین منصور ایستاد و راهش را سد کرد. ماشین منصور به سرعت به طرف مجلس می رفت و اگر جلوی مجلس می رسید، احتمال داشت که مأموران و اسکورت های منصور نگذارند بخارایی به او نزدیک شود و عرضه اش را به او بدهد. شهید اندرزگو می گفت، «من پریدم جلو و ماشین ناچار شد توقف کند. منصور زودتر از محافظینش از ماشین آمد بیرون و همین باعث شد که بخارایی بتواند منصور را گیر بیاورد و مأموریتش را به انجام برساند. بعد از این ماجرا، زندگی مخفی ایشان شروع شد. من او را به طلبه ها معرفی کردم

می زدم.» مرحوم ابوترابی پاسخ می دهد، «خیر، شما داری وظایف ات را انجام می دهی.» شخصیت سوم، اندرزگوست و نکته جالب اینکه هر سه تن با یکدیگر علاقه و وابستگی و سابقه دیرین دارند. مرحوم شهید اندرزگو و مرحوم ابوترابی شیفته و مرید مرحوم شهید نواب صفوی و با یکدیگر همدل و همکار بودند. من با هر سه دوستی نزدیک داشتم، اما رابطه من با اندرزگو بسیار صمیمی بود و تقریباً با یکدیگر مثل برادر بودیم. اشاره فرمودید به روحیه دردمندی در شهید اندرزگو و برکاتی که این دردمندی داشت. این خصوصیت موجد چه ویژگی هایی در ایشان شده بود؟

هر وقت به یاد آقای اندرزگو می افتم، حس می کنم مثل پرنده ها بود. به راحتی بین شهرها و حتی کشورها تردد می کرد. گاهی در افغانستان بود، گاهی در ایران. حتی شنیدم که فلسطین هم رفته بود. در نجف خدمت امام می رسید و درباره مشکلاتش با ایشان صحبت می کرد. در ایران هم همین طور بود و دائماً بین شهرهای مختلف تردد می کرد و به تبعیدی ها سر می زد. به خود من هنگامی که در تبعید بودم، چندین بار سر زد. از جمله در دامغان. یک بار به دامغان نزد من آمد و چون می دانست که من در باب مسائل سیاسی یادداشت هایی را می نویسم، به من گفت، «اینها را پراکنده و در یادداشت های مختلف بنویس که اگر بازداشت شدی و مأموران ساواک به منزل تو هجوم آوردند، نتوانند این صفحات را با هم تطبیق بدهند و اطلاعات لو نرود.» این، حاصل تجربیاتی بود که در طول سال ها مبارزه به دست آورده بود. تسلطش بر اعصابش بسیار قوی بود. او از بسیاری از مهلکه هایی که در مقابل ساواک برایش پیش آمده بود، به مدد همین ویژگی نجات پیدا کرد و به همین دلیل، عده ای از مبارزین رفتار او را سرمشق قرار داده بودند و سعی می کردند از شیوه او تقلید کنند.

در جریان اعدام انقلابی منصور، ظاهراً شما از جمله شخصیت هایی بودید که موجبات اختفای شهید اندرزگو را فراهم و به او کمک های بسیار مؤثری کردید. در این مورد چه خاطراتی دارید؟

در جریان منصور، ایشان کار جالبی انجام داده بود که خودش

با عنایت به انس و صمیمیت وافر شهید اندرزگو با حضرتعالی، شما کدام ویژگی را در شخصیت او بارزتر یافتید؟

به نظر من شاخص ترین شخصیت شهید اندرزگو، همان روح دردمند او بود. زمانی که در همان اوایل کارش در آبادان با او آشنا شدم، متوجه این خصوصیت دردمندی او شدم. او در جلسات سخنرانی من در آبادان شرکت می کرد. البته من نفهمیدم که در آن سفر، به صورت عبوری آمده بود یا می خواست در آبادان توقف کند. این ویژگی دردمندی در او و احساس تعهد و مسئولیتش نسبت به اجرای احکام اسلام موجب شده بود که او توانایی های خارق العاده ای را از خود بروز بدهد. او در این توانایی ها به دو نفر دیگر شباهت داشت. من همیشه سه چهره را از لحاظ دردمندی، غیرت و حمیت دینی و همچنین بینش و تدبیر و رفتار، شاخص دیده ام. اولین فرد، مرحوم شهید نواب صفوی است که شور و دردمندی اش، او را از نجف به ایران کشاند تا با کسروی مبارزه کند. سخنان کفرآمیز کسروی که متضمن نفی برخی از مسلمانان اسلام و توهین به ساحت مقدس قرآن و ائمه بود، به نجف رسیده بود و بخش مهمی از علما، او را مرتد دانسته بودند. شهید نواب صفوی برای حصول اطمینان به ایران آمد و با کسروی به مباحثه پرداخت، بلکه از این راه بتواند او را از رفتار کفرآمیزش منصرف سازد. همچنین او می خواست از نزدیک از صحت و سقم آنچه که شنیده بود، اطمینان حاصل نماید. وقتی که کسروی در میانه بحث، او را به مرگ تهدید کرد، شهید نواب دریافت که این فرد عنود و لجاجت قابل هدایت نیست و لذا تصمیم گرفت او را از میان بردارد. این غیرت و دردمندی در میان تمام اعضای فداییان اسلام مشهود بود. دومین الگو و نماد دردمندی، مرحوم ابوترابی است. خود او برایم نقل می کرد که مأمور زندان در حال کابل زدن به او و شکنجه دادنش بوده که او برای لحظاتی از حال می رود. بعد که به هوش می آید، می بیند که مأمور خسته شده و شلاق از دستش افتاده است. او از جا بلند می شود، شلاق را برمی دارد و محترمانه به دست مأمور می دهد و می گوید، «به کارت ادامه بده، چون ممکن است اگر ببینند که دست از کار برداشته ای، برایت مشکل ایجاد شود.» آن مأمور بسیار شرمنده می شود و می گوید، «من دارم شما را کتک

### ادب و شهید

یک بار به دامغان و نزد من آمد و چون می دانست که من در باب مسائل سیاسی یادداشت هایی را می نویسم، به من گفت، «اینها را پراکنده و در یادداشت های مختلف بنویس که اگر بازداشت شدی و مأموران ساواک به منزل تو هجوم آوردند، نتوانند این صفحات را با هم تطبیق بدهند و اطلاعات لو نرود.» این، حاصل تجربیاتی بود که در طول سال ها مبارزه به دست آورده بود.

و به آنها گفتم، «سعی کنید که ایشان در لباس روحانیت و با اسم مستعار فعالیت کند و مخفی باشد.» ماهفته ای یک بار در قم جلساتی داشتیم که عده ای از علما و فضلا شرکت می کردند و ایشان هم با رعایت تمام جوانب استتار و مخفی کاری در آن جلسات حضور پیدا می کرد. حاضرین در آن جلسه، از جمله مرحوم آقای مروی هم قاعدتاً خاطراتی از ایشان داشتند. علی ای حال ایشان هر وقت که در ایران بود، روابطش با بنده، محفوظ بود، چه در قم و چه در جاهایی که سخنرانی داشتم و یا تبعید بودم، مرتباً به دیدارم می آمد و من از جمله کسانی بودم که او را با هویت واقعی اش می شناختم و طبعاً از این ارتباطات، خاطرات بسیاری دارم که بخش زیادی از آنها از یادم رفته. پیری است دیگر! با این همه در آینده سعی می کنم با دقت و مطالعه بیشتر درباره ایشان مقاله ای بنویسم. لازم می دانم از ماهنامه وزین شاهد یاران تشکر کنم که یاد و خاطره این مردان بزرگ را نشر می دهد و همین موجب می شود که برکات خداوند بر این کشور و نظام، افزون شود، چون در روایت داریم، «عند ذکر الصالحین، تنزل الرحمه» در هر کشوری که ذکر آدم های صالح و حالات و خاطرات آنان، زیاد ذکر شود، خداوند رحمتش را بر آنها نازل خواهد فرمود. والسلام. ■

